

یکی از وجوه شگفت‌انگیز سده‌ای که به سر آمد، و اخوردگی رژیم‌های سیاسی بود. جابجایی میان حکومت‌های دموکراتیک و حاکمیت اقتدارگرا از هر دو سو بسیار بوده است. به تازگی، چنان‌که همه می‌دانند، اردوگاه دموکراسی یک رشته پیروزیهای دلگرم‌کننده داشته است: تا آنجا که، در واقع، رهبران و صاحب‌نظران سیاسی پیوسته «پیروزی دموکراسی» را به ما گوشزد می‌کنند؛ به ما می‌گویند که اینک به «پایان تاریخ» رسیده‌ایم؛ در میان دانش‌پژوهان هم موضوع «گذارها به دموکراسی» به بحثی خانگی تبدیل شده و چه در این کشور (ایالات متحده) و چه در خارج، به صورت مهم‌ترین موضوع کنفرانس‌های علمی، مقاله‌ها و پژوهش‌های ویژه درآمده است، به اندازه‌ای که حوصله انسان را سر می‌برد.

اما در میان همه این گروه‌ها، این دلشادی، در سایه شناخت هرچه بیشتر این واقعیت که گذار به دموکراسی گاه می‌تواند بازگشت به یک نظام غیردموکراتیک را در پی داشته باشد، در حال رنگ باختن است. درست به همان‌سان که رژیم‌های اقتدارگرای پیشین گرفتار مشکلات جدی و ژرفی شدند که سبب کاهش پشتیبانی از فرمانروایان گردید، بسیاری از دموکراسی‌های تازه نیز با دشواری‌هایی روبه‌رویند که حمایت از آنها را کاهش می‌دهد و مخالفان ضد دموکراتیکشان را تقویت می‌کند. در نتیجه، بسیاری از این دموکراسیها به دوران گرفتاریها با گذاشته‌اند یا به زودی شاهد آن خواهند بود. برخی از این دموکراسیها ممکن است نتوانند با پابرجا ماندن حکومت‌های دموکراتیکشان، دوران گرفتاریها را از سر بگذرانند.

اگر وضع امروز را تنها با وضع چهار دهه پیش، یعنی در فاصله میان دو نسل، مقایسه کنیم، می‌توانیم به چشم‌اندازهایی در مورد شتاب و اندازه دگرگونیها دست یابیم. در سال ۱۹۵۰، مجموعه کاملی از نهادهای سیاسی مدرن در نزدیک به بیست و پنج کشور که بیشتر اروپایی یا

انگلیسی زبان بوده‌اند وجود داشته که می‌تواند پایه و نقطه آغاز استدلال قرار گیرد. اگر بخواهیم موشکافانه به موضوع بپردازیم، و چنان‌که باید، حق رأی همگانی را لازمه دموکراسی به‌شمار آوریم، باید دو کشور بسیار دموکراتیک را که از آنها نام می‌برم، در زمره این بیست و پنج کشور ندانیم، هرچند این گفته ممکن است مخالف برداشتها و باورهای متعارف باشد. حق رأی همگانی زنان در انتخابات فدرال در سوئیس تا سال ۱۹۷۱ ممکن نشد؛ یادآوری این نکته نیز رنج آور است که در برخی نقاط ایالات متحده، بویژه در جنوب، چنان‌که همه می‌دانیم، سیاهان در عمل و نه لزوماً به موجب قانون، تا پس از تصویب و اجرای قانون حقوق مدنی در دهه ۱۹۶۰، مجاز به رأی دادن نبودند.

گذشته از این، در میان بیست و پنج کشور یاد شده چند مورد (برای نمونه شیلی و اروگوئه) بوده‌اند که در آنها دموکراسی به شکست انجامیده و دیکتاتوری نظامی برای سالها جایگزین آن شده است. بنابراین امروزه (۱۹۹۵) با یک دسته بیست و یک تایی از کشورها (اگر سخاوتمندانه اجازه دهیم که ایالات متحده و سوئیس هم جزو آنها به حساب آیند) روبه‌رو هستیم که از سال ۱۹۵۰ یا پیشتر، از نهادهای سیاسی دموکراتیک مدرن برخوردار بوده‌اند. از آن رو که این کشورها از بسیاری جهات مهم، متفاوت از کشورهایی هستند که پس از سال ۱۹۵۰ به حکومت‌های دموکراتیک دست یافته‌اند، بهتر است آنها را زیر عنوان دموکراسیهای «باسابقه»، «اثبات»، یا «بالغ» دسته‌بندی کنیم تا از دموکراسیهای جدید متمایز باشند.

شمار دموکراسی‌های جهان از ۱۹۵۰ تاکنون افزایش چشمگیر داشته است. چند سال پیش، دو دانشمند سیاسی پس از آزمون شواهد دقیق قابل دسترسی در مورد ۱۷۳ کشور، دریافتند که تا اواسط دهه ۱۹۸۰، این دموکراسیها کمابیش دو برابر شده‌اند؛ برپایه معیارهای این دو دانشمند، افزون بر بیست و یک کشور که از پیش وجود داشته‌اند، ۲۰ دموکراسی کامل و جدید پدید

دموکراسی‌های تازه:

از پیروزی

تا دوران گرفتاری

نوشته رابرت دال

ترجمه سپروس فیضی

برایش اساسی از

اطلاعات سیاسی-اقتصادی

آمده‌اند.^۱ از زمان برآورد این دانشمندان، چهار کشور آمریکای لاتین (شیلی، بولیوی، پاراگوئه و نیکاراگوئه) گذار به دموکراسی داشته‌اند و بدین‌سان شمار کشورهای که مطابق معیارهای تعیین شده، به‌تازگی نهادهای دموکراتیک در آنها به‌وجود آمده یا بار دیگر مستقر شده است، دستکم به ۲۵ کشور می‌رسد. یک دانشمند فنلاندی با به‌کار گرفتن معیارهایی متفاوت، شمار دموکراسی‌ها در سال ۱۹۸۸ را شصت و یک کشور اعلام کرد.^۲ ساموئل هانتینگتون در کتاب ارزشمندی، موج سوم، پنجاه و هشت کشور را در ۱۹۹۰ در مقایسه با دوازده کشور در سال ۱۹۴۲ و سی کشور در سال ۱۹۷۳ برشمرده است.^۳

اگر امروز بخواهیم آماری داشته باشیم، باز شاهد افزایش این تعداد هستیم، زیرا در برآوردهای خود کشورهای اروپای شرقی را حذف کرده‌ام و اتحاد شوروی تجزیه شده را در نظر نگرفته‌ام، یعنی کشورهایی که در آنها نهادهای سیاسی دموکراتیک در آغاز راه یا درحال تکوین هستند. همچنین این تعداد، دسته‌ای از کشورها را که حکومت‌هایشان به حکم منطق نمی‌توانند اقتدارگرا نامیده شوند و معمولاً مانند اسرائیل و هند، دموکراتیک تلقی می‌شوند دربر نمی‌گیرد، بلکه آنها را ردیف کشورهای آورده‌ام که هنوز یک یا چند نهاد دموکراتیک اصلی‌شان در حد دموکراسی‌های قدیمی نیست (یعنی انتخابات‌شان گاهی سخت‌دستی می‌شود یا آزادی بیان، مطبوعات یا اجتماعات گهگاه یا حتی به‌گونه منظم نقض می‌گردد. از آنجا که هیچ‌کس عنوان مناسبی برای این گروه برنگزیده است، شاید به‌خاطر اهدافم در اینجا، آنها را دموکراسی‌های تقریبی بنامم. با این وصف، حتی برپایه معیارهای سیاسی بسیار دقیق نیز شمار این دموکراسی‌های جدید درحال حاضر بیش از دموکراسی‌های قدیمی است.

بی‌گمان، بسیاری از دموکراسی‌های تازه کشورهای بسیار کوچک - جزیره، یا همچون

میکرونزی، مجمع‌الجزایری بسیار کوچک - هستند. تقریباً نیمی از کشورهایی که از دهه ۱۹۵۰ تا اواسط دهه ۱۹۸۰ دموکراتیک شدند، جمعیت‌هایی معادل ۲۵۰ هزار نفر یا کمتر داشتند. حتی اگر چون هانتینگتون، کشورهای با جمعیت کمتر از یک میلیون را از این فهرست حذف کنیم، باز هم شمار این کشورها در فاصله ۱۹۴۲ تا ۱۹۹۰ دو برابر شده است (یکی از کشورهای که بدین ترتیب، یعنی به علت داشتن جمعیت اندک، کنار گذاشته شده ایسلند است که همچون برخی دیگر نقاط جهان، دموکراسی در تاریخ و فرهنگش ریشه‌دار است).

با توجه به شمار بی‌سابقه کشورهای دموکراتیک در جهان امروز، ممکن است شگفت‌انگیز به نظر آید که سهم کشورهای دموکراتیک و غیردموکراتیک، افزایش متناظری نشان نمی‌دهد؛ این نسبت در مورد دولت‌های کاملاً دموکراتیک، به‌گونه حیرت‌انگیز با آنچه در سال ۱۹۵۰ بوده، نزدیک است.^۴ توضیح در مورد این تناقض ظاهری، این است که در واقع شمار کشورهای به‌ظاهر مستقل جهان نیز بسیار افزایش یافته است؛ از حدود ۷۵ کشور در سال ۱۹۵۰ به حدود ۱۷۰ کشور در اواسط دهه ۱۹۸۰. از دهه ۱۹۸۰، با تجزیه شدن اتحاد شوروی به ۱۵ جمهوری و نیز پیوستن آلمان شرقی به جمهوری آلمان فدرال، سبب افزایش ۱۳ کشور شده است تا در مجموع، شمار کشورهای جهان به مرز ۲۰۰ نزدیک شود. از این‌رو، درحالی‌که شمار دموکراسی‌ها بسیار افزایش یافته است، برخی کشورها هم به‌گونه ناپاورانه‌ای از این حوزه خارج شده‌اند.

به هر روی، از دیدگاه جهانی، بی‌گمان حق داریم که به تمجید موفقیت دموکراسی در این دوران بپردازیم. اما موفقیت‌ها گاهی هم شکست در پی دارد. خوب است به یاد داشته باشیم که اگر امروزه «گذارها به دموکراسی» موضوع داغ مورد بحث تاریخدانان و دانشمندان سیاسی است، تا چند سال پیش، توجه این دانشمندان معطوف به درک چرایی شکست دموکراسیها بوده

○ واقعیت بنیادین در

دهه ۱۹۹۰ و پس از آن این است که نیروی اندیشه‌ها و روشهای دموکراتیک در جهان امروز گویای آن است که دوره‌ای که در آن به سرمایه‌پریم، از دید تاریخی بی‌مانند و نادر است. در تاریخ بشر هرگز سابقه نداشته که نهادهای سیاسی دموکراتیک تا این اندازه گسترش یافته باشد.

جمهوریهای پیشامدرن متمایز می‌سازد، مجموعه مشخصی از نهادهای سیاسی است که به گونه کارا (و نه فقط اسمی و ظاهری) در يك کشور وجود دارد. این نهادها عبارت است از گزینش مقامات بلندپایه براساس انتخابات آزاد و سالم، آزادی گسترده بیان، دسترسی گسترده به منابع مستقل و گوناگون اطلاعات، حق تشکیل انجمن‌ها و سازمانهای مستقل از جمله، احزاب سیاسی که امکان شرکت در رقابت انتخاباتی را داشته باشند، و انتخابات همه گیر. نکته‌ای که باید به یاد داشت این است که وجود همه این نهادهاست که حکومت‌های دموکراتیک مدرن را از دیگر حکومتها چنین متمایز می‌سازد.

این پیوستگی تاریخی بی‌مانند نهادهای سیاسی چنان برایمان آشناست که سبب می‌شود يك واقعیت تاریخی ساده را به آسانی از یاد ببریم: درحالی که جنبه‌هایی از این نهادها در برخی دموکراسی‌ها و جمهوریهای پیش از سده نوزدهم وجود داشته است، اما مجموعه ویژه این شیوه‌ها و ترتیبات سیاسی به صورت يك کل همبسته، چه از جهت نظری و چه در عمل بعنوان معیاری برای حکومت دموکراتیک و جمهوری ناشناخته و در واقع تا دو هزار سال غیرقابل تصور بود.

در حقیقت، هرچند بیشتر این نهادهای سیاسی رفته رفته در شمار به نسبت اندکی از کشورها در سده نوزدهم پدیدار شدند، اما یکی از این نهادهای سیاسی، یعنی حق رأی همگانی افراد بالغ، حتی تا مدت‌ها به صورت بخشی از معیارهای نظری و عملی دموکراسی در نیامد. در هیچ جا به استثنای نیوزیلند، این حق رأی تا سده بیستم در مورد زنان تضمین نمی‌شد. در واقع، زنان در بیشتر کشورهای دموکراتیک این حق رأی را تا پس از جنگ جهانی اول نداشتند؛ این حق رأی در بلژیک و فرانسه تا پس از جنگ جهانی دوم و همانگونه که پیشتر گفته شد، در سوئیس تا سال ۱۹۷۱ وجود نداشت. از این رو، دموکراسی مدرن، دستکم اگر برحسب مجموعه کاملی از نهادهای سیاسی که برشمرده شد،

به شکست دموکراسی‌های قدیمی‌تر که درباره آنها بسیار مطالعه شده (هرچند مشککشان خوب درك نشده است)، یعنی ایتالیا، آلمان، اتریش و اسپانیا، در دهه‌های بعد شکست دموکراسی از جمله در آرژانتین، برزیل، کلمبیا، پرو، ونزوئلا، شیلی و اروگوئه در آمریکای لاتین و در دیگر نقاط جهان مانند ترکیه، لبنان، یونان، فیلیپین، پاکستان و همچنین گروهی از کشورهای آفریقایی که برخی از آنها مانند نیجریه آینده امیدبخشی داشته‌اند، افزوده شده است. يك دانشمند سیاسی بریتانیایی، ۵۲ مورد از رژیم‌های غیر دموکراتیک را برشمرده است که در فاصله سالهای ۱۹۰۰ تا ۱۹۸۵ جان‌نشین حکومت‌های دموکراتیک شده‌اند (غیر از حکومت‌های دموکراتیکی که به علت تهاجم یا اشغال خارجی از میان رفته‌اند).^۵ در اینجا، نخست گنری به دیدگاه ساموئل هانتینگتون می‌کنیم که می‌گوید هر يك از دو موج پیشین دموکراتیزه شدن يك موج مخالف در پی داشته است. موج پر دوام دموکراتیزه شدنی که از سال ۱۸۲۸ تا ۱۹۲۶ حاکم بود با موج مخالفی در سالهای ۱۹۲۲ تا ۱۹۴۲ دنبال شد؛ موج کوتاه دوم از سال ۱۹۴۳ تا ۱۹۶۲ دوام یافت، اما از سال ۱۹۵۸ شروع به فرو نشستن کرد؛ موج سوم از سال ۱۹۷۴ آغاز شده است.^۶ آیا موج سوم همچون امواج پیشین فروکش خواهد کرد؟ آیا دموکراسی از دوران پیروزی خود به عصر گرفتارها رسیده است؟

ویژگیهای بارز حکومت دموکراتیک

پیش از پاسخ دادن به این پرسش، می‌خواهم گریزی کوتاه به يك نکته بزنم. چون هر جا در سخن واژه‌های دموکراتیک و غیر دموکراتیک به کار رفته، بی‌درنگ چالشهایی پیش آمده است، اجازه بدهید نخست منظور خود را از حکومت دموکراتیک روشن کنم.

آنچه نظامهای دموکراتیک مدرن را هم از رژیم‌های غیر دموکراتیک و هم از دموکراسیها و

○ رشد شتابان نهادهای دموکراتیک مدرن در سراسر جهان ممکن است این واقعیت را از یادمان ببرد که تا سده بیستم، پایبندی به اندیشه‌های دموکراتیک و پشتیبانی گسترده از روشهای سیاسی دموکراتیک تنها در حکومت‌هایی انگشت شمار و در میان اقلیت کوچکی از جمعیت جهان وجود داشته است.

تعریف گردد، در سده بیستم پدید آمده است، واقعیتی که ناظر بر اندیشه جالب زیر است: حتی در باسابقه‌ترین دموکراسی‌های کنونی (شاید باستثنای نیوزیلند)، دموکراسی به معنای کاملاً مدرن، جوایز از سالخورده‌ترین شهروندان است. در بحث موفقیت‌های اخیر دموکراسی، باید به افزایش چشمگیر شمار کشورهای اشاره کرد که در آنها مجموعه کاملی از نهادهای سیاسی پیش‌گفته در حد و اندازه کشورهای اروپای غربی و کشورهای اصلی انگلیسی‌زبان (باستثنای آفریقای جنوبی) وجود دارد یا در آستانه تأسیس است.

شاید درك این نکته که رشته پیروزیهای اخیر دموکراسی تا چه اندازه میان گذشته و امروز تفاوت ایجاد کرده است، سخت باشد؛ اما واقعیت بنیادین در دهه ۱۹۹۰ و پس از آن این است که نیروی اندیشه‌ها و روشهای دموکراتیک در جهان امروز گویای آن است که دوره‌ای که در آن به سر می‌بریم، از دید تاریخی بی‌مانند و نادر است. در تاریخ بشر هرگز سابقه نداشته که نهادهای سیاسی دموکراتیک تا این اندازه گسترش یافته باشند. با نگاهی ژرف به تاریخ جهان می‌توان دریافت که سخن گفتن در مورد اهمیت این دگرگونی، گزافه‌گویی نیست. رشد شتابان نهادهای دموکراتیک مدرن در سراسر جهان ممکن است این واقعیت را از یادمان ببرد که تا سده بیستم، پایبندی به اندیشه‌های دموکراتیک و پشتیبانی گسترده از روشهای سیاسی دموکراتیک تنها در حکومت‌هایی انگشت‌شمار و در میان اقلیت کوچکی از جمعیت جهان وجود داشته است. امروزه نزدیک به یک پنجم از جمعیت جهان در کشورهای بی‌سرمی‌برند که حکومت‌های یکسره دموکراتیک دارند، شاید بیشتر انسانها در کشورهای زندگی می‌کنند که حکومت‌های به نسبت دموکراتیک دارند. مردمان موسوم به ملت‌های اروپای شرقی و اتحاد شوروی (سابق) هم می‌توانند کمابیش ۱۰ درصد به این جمع بیفزایند.

باستثنای شیخ نشینهای نفتی، همه

کشورهای ثروتمند جهان حکومت‌های دموکراتیک دارند. کشورهای دموکراتیک بخش بزرگی از بازرگانی جهانی، ساخت و عرضه کالاها و خدمات را به خود اختصاص داده‌اند. آنها در زمینه نیروی نظامی، موقع استراتژیک و نفوذ در شیوه تفکر و رفتار مردمان جهان رقیب عمده‌ای ندارند.

اما جالب‌تر از همه، فروپاشی قریب‌الوقوع ایدئولوژیهای ضد دموکراتیک است. این وضع هم به لحاظ تاریخی بی‌مانند است، ولی بسیار ساده به دست فراموشی سپرده شده است. رقبای قدیمی دموکراسی، همچون پادشاهی، اریستوکراسی موروثی، الیگارشی محدود، حتی حکومت نمایندگی مبتنی بر حق رأی محدود یعنی حق رأی مبتنی بر ثروت و دارایی که در بیشتر نقاط جهان و سراسر تاریخ نگاشته شده جهان پراکنده بودند، تا پایان جنگ جهانی اول نفوذ خود را از دست دادند.

رقیبان تازه‌تر نیز که سرشت مردمی‌تری داشته‌اند، امروزه از دور خارج شده‌اند. نازیسم و فاشیسم خیلی زود در خرابه‌های رژیم‌های بر خاسته از این ایدئولوژیها فرومردند. مارکسیسم اقتدارگرا، بعنوان ایدئولوژی‌ای باور شدنی، چه لنینیست، چه مائویست یا کاستروست، چنان رو به مرگ است که تصور نمی‌رود هرگز از آن یاد شود. پرونیسم، ایدئولوژی اقتدارگرا - توده‌ای آرژانتینی از با افتاده است؛ هرچه در این کشور زجر کشیده پیش آید، بازگشت چشمگیر به پرستش پرونیسم نامحتمل می‌نماید.

در آمریکای لاتین، شکستهای سیاسی، نظامی، اقتصادی، یا اخلاقی دیکتاتورهای نظامی - و در برخی موارد، همه اینها در کنار هم - سبب بدنامی حکومت نظامی شده است. هرچند ممکن است کودتاهایی نظامی پیش آید (که به احتمال زیاد هم پیش خواهد آمد)، ولی حکومت نظامی بسیار کم به ایدئولوژی متوسل می‌شود. به هر روی رژیم‌های نظامی آمریکای لاتین در ایجاد جایگزین ایدئولوژیک اصیلی که پس از

○ درست به همان سان

که رژیم‌های اقتدارگرای پیشین رفتار مشکلات جدی و ژرفی شدند که سبب کاهش پشتیبانی از فرمانروایان گردید، بسیاری از دموکراسی‌های تازه نیز با دشواریهای روبه‌رویند که حمایت از آنها را کاهش می‌دهد و مخالفان ضد دموکراتیکشان را تقویت می‌کند.

به دوران گرفتاریها باشد. این استعاره می تواند ما را در پرداختن به گذارهای اخیر از اقتدارگرایی به دموکراسی در کشورهایی خاص کمک کند. کشوری که به سوی دموکراسی می رود، نخستین پیروزی اش به هنگامی است که شب دراز حکومت اقتدارگرا به سر می رسد و نیروهای دموکراتیک زمام امور کشور را به دست می گیرند. این دوران امیدواری است. دومین پیروزی وقتی است که نهادهای سیاسی دموکراتیک و یک قانون اساسی دموکراتیک برپا یا در برخی کشورها دوباره تأسیس می شود. این دومین پیروزی، اغلب سر آغاز دورانی از موفقیت است، لحظه ای هیجان انگیز که نگرانیهای مزمن و کهنه فرو کاسته می شود، مردمان با شادمانی آزادیهای جدیدشان را لمس می کنند و سیاستهای فاسد، سرکوبگرانه، خشن و خطرناک برخاسته از اقتدارگرایی یکباره جای خود را به سیاستهای استوار بر همبستگی، ضوابط اخلاقی، از خودگذشتگی و سرزندگی می دهد. رهبران تازه ای که پا به میدان می گذارند تا تجسم روح امیدواری و فضیلت سیاست های جدید باشند. آلفونسین (Alfonso), آکوینو (Aquino)، هاول (Havel) گویی مستقیماً با دل های هموطنانشان سخن می گویند؛ و بسیاری از شهروندان در دموکراسی های قدیمی تر افسوس می خورند زیرا این صداهای تازه و بی غل و غش، بسی با لفاظی های بی محتوا و خواسته های کوتاه بینانه و گروه گرایانه سیاستمداران خودشان تفاوت دارد. گرچه در پرتو هیجان پیروزی، این دوران موفقیت، نویدبخش تداوم و جاودانگی است، ولی اغلب کوتاه و زودگذر از آب درمی آید.

ناگزیر، خیلی زود زمان رویارویی با مشکلات سخت و حتی حل نشدنی - سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و بین المللی - فرا خواهد رسید. این دوره برای هر رژیم خطرناک است. بی گمان بدین ترتیب است که یک دموکراسی تازه از دوران موفقیت به عصر

سقوطشان برجا بماند ناتوان بوده اند. به واقع، کمتر پیش آمده است که دیکتاتوری های نظامی در آمریکای لاتین آشکارا آرمان حکومت دموکراتیک یا جمهوری را نفی کنند؛ بلکه خود را رژیمهایی موقت معرفی می کنند که برای برقراری نظم عمومی، سرکوب ترور و نابود کردن کمونیسم یا دیگر دشمنان (دموکراسی)، تا زمانی که حکومت دموکراتیک بتواند به درستی اعاده شود، لازم است.

امروزه در سطح جهانی، شاید تنها بدیل های ایدئولوژیک عمده، ناسیونالیسم و بنیادگرایی اسلامی باشند. در گذشته، دموکراسی و احساس نیرومند ملیت گرایی، بیشتر همدوش بودند تا دشمن یکدیگر. از سوی دیگر، ناسیونالیست های متعصب و واپسگرا آماده و بلکه مشتاقند که نهادهای دموکراتیک را قربانی مقاصدشان در راه کنار گذاشتن، اخراج یا نابودی کسانی کنند که در کشور زندگی می کنند ولی از سوی همین ناسیونالیست های واپسگرا، بیرون از دایره ملت «واقعی» معرفی می شوند. بنیادگرایی اسلامی نیز به علت داشتن عناصری از تشوکرایی چه از بُعد نظری و چه در عمل می تواند با دموکراسی ناسازگار باشد. به هر روی نکته مهم در حال حاضر این است که آینده بنیادگرایی اسلامی محدود به کشورهای اسلامی خواهد بود، آنهم نه همه کشورهای اسلامی.

آیا دوران گرفتاریهای دموکراسی

فرا رسیده است؟

بدین سان، آیا سرانجام جهان برای دموکراسی جای امنی شده است؟ آری؛ بی گمان امن تر از هر زمان دیگر در تاریخ ثبت شده بشر. اما دموکراسی هنوز در بسیاری از کشورهایی که به تازگی به آن روی آورده اند، بسی آسیب پذیر است.

پیشتر گفته شد که اینک دموکراسی در سطح جهانی ممکن است در حال گذار از دوران موفقیت

○ ناسیونالیست های متعصب و واپسگرا آماده و بلکه مشتاقند که نهادهای دموکراتیک را قربانی مقاصدشان در راه کنار گذاشتن، اخراج یا نابودی کسانی کنند که در کشور زندگی می کنند ولی از سوی همین ناسیونالیست های واپسگرا، بیرون از دایره ملت «واقعی» معرفی می شوند.

گرفتاریها پا می‌نهد.

فراوانی شکست‌های دموکراتیک که پیشتر به آن اشاره شد، میزان خطرناک بودن يك دوره را نشان می‌دهد. با این وصف، آنچه اهمیت دارد این است که چگونه به وجهی بسیار نادر، در کشورهایی که نهادهای اصلی دموکراتیک برای مدت زمانی حضور داشته‌اند، دموکراسی در برابر يك رژیم اقتدارگرا شکست می‌خورد. از ۵۲ مورد شکست یاد شده، همگی جز دو مورد (اروگوئه و شیلی) در کشورهایی روی داده است که نهادهای کاملاً دموکراتیک پیش از بیست سال سابقه حضور نداشته‌اند (حتی تجربه دموکراتیک شیلی نیز به علت تأخیر بسیار زیاد در اعطای حق رأی همگانی، چندان روشن نیست). شکست‌های دموکراتیک در دموکراسی‌های «قدیمی» یا «به بلوغ رسیده» رخ نمی‌دهد. این مشکل، مشکل اساسی دموکراسی‌های جدید است.

پس اگر در آینده، گذشته تکرار شود و دموکراسی، در چند کشور برخوردار از دموکراسی جدید در برابر حکومت‌های غیردموکراتیک جا خالی کند یا اگر برخی کشورهای تقریباً دموکراتیک مانند هند، به گونه‌های کمتر دموکراتیک حکومت تن در دهند، نباید خیلی تعجب کنیم.

شکست دموکراسی

چرا احتمال شکست دموکراسی در برخی کشورها وجود دارد؟ با نگرانی می‌گویم که دلایل، بسیار روشن است. پیش از هر چیز، مواردی از حکومت‌های دموکراتیک نوپا و قدیمی در برخی کشورها وجود دارد که خود این کشورها تازه تأسیس‌اند. در نتیجه، این حکومتها اغلب گرفتار همان موانع و مشکلاتی هستند که کشورهای تازه تأسیس بطور معمول برای دستیابی به وحدت ملی در رویارویی با کشمکشهای موجود و اغلب قدیمی زبانی، نژادی، مذهبی یا منطقه‌ای که گاه با اختلافهای ایدئولوژیک نیز آمیخته می‌شود، با آن دست به گریبانند. افزون بر این، بسیاری از

کشورهایی که تازه به دموکراسی دست یافته‌اند، سخت گرفتار مشکلات حاد اقتصادی هستند. در بیشتر این کشورها میانگین درآمدها پایین است. بی‌گمان بسی پایین‌تر از کشورهای دموکراتیک قدیمی و ثروتمند: در اواسط دهه ۱۹۸۰، سرانه تولید ناخالص ملی در دموکراسی‌های جدید نزدیک به يك پنجم دموکراسیهای قدیمی بوده است، در بسیاری از این کشورها، فقر و مشکلات اجتماعی و مادّی وابسته به فقر، فراگیر است. حتی در جایی چون آرژانتین که مردم از استانداردهای بالاتری در زندگی برخوردارند، نیازها و سطح انتظاراتشان هم بالاست و دولت‌ها ممکن است بر اثر ناکامی در برآوردن وعده‌هایشان در زمینه رشد و رفاه اقتصادی شکست بخورند. البته در بسیاری از این کشورها، اقتصاد زیر فشار بدهی خارجی هم کمر خم کرده است. شماری از کشورهای نوپا و بسیار کوچک جدید، مانند جزایر دریای کارائیب و اقیانوس آرام، تقریباً یکسره در زمینه امنیت و بقای اقتصادی‌شان به خارج وابسته‌اند.

چند کشور بزرگ چون پرو و کلمبیا آماج تروریسم و خشونت گسترده‌اند. در واقع، پرو که زمانی سرزمینی سرزنده و خوش آتیه بود، در سایه تروریسم، مشکلات وخیم اقتصادی و جرائم شهری به پردرسترین کشور نیمکره غربی تبدیل شده است. در چند کشور که گرفتاریهای کمتری دارند، مانند هندوراس و گواتمالا، نظامیان در هدایت دولت از حق وتوی ضمنی برخوردارند. ممکن است انتخابات در جای خود خوب باشد، ولی رهبران منتخب، نیک می‌دانند که جرأت ندارند از مرزهایی که نظامیان مشخص کرده‌اند فراتر گذارند. در دیگر کشورها - تا آنجا که به ذهن می‌رسد آرژانتین، برزیل، شیلی و اروگوئه - حکومت‌های غیرنظامی ناگزیر از کنار آمدن با گذشته بوده‌اند به گونه‌ای که نه نظامیان را تحریک کنند و نه خاطره بی‌عدالتی‌هایشان زنده شود. و این، کار آسانی نیست.

○ اگر در آینده، گذشته تکرار شود و دموکراسی، در چند کشور برخوردار از دموکراسی جدید در برابر حکومت‌های غیردموکراتیک جا خالی کند یا اگر برخی کشورهای تقریباً دموکراتیک مانند هند، به گونه‌های کمتر دموکراتیک حکومت تن در دهند، نباید خیلی تعجب کنیم.

زمان به‌سود دموکراسی نباشد. در فضای نامساعد، ممکن است ریشه‌های سبز و کم‌ژرفای فرهنگ دموکراسی که لازمه‌ی پایداری نهادهای سیاسی دموکراتیک است پژمرده شود و بخشکد. بی‌گمان ایدئولوژیهای جدید ضد دموکراتیک، چه بسا با سخن‌پردازیهای نیرومند مردم‌پسند و شبه دموکراتیک، سر بر خواهند آورد. دشواریهای اقتصادی دیرپا همراه با فساد و بی‌نظمی عمومی ممکن است بدیل بی‌اعتباری چون حکومت نظامی را جذاب نماید.

پنج شرط برای دموکراسی باثبات

بی‌گمان، چشم‌اندازهای دستیابی به دموکراتیزه شدن بیشتر و سرانجام یک نظام دموکراتیک باثبات، به شرایط ویژه هر کشور بستگی دارد. چون این شرایط بسیار متفاوت است، چشم‌انداز کشورها نیز بسیار متفاوت است. کشورها نه تنها از لحاظ میزان عناصر نهادهای سیاسی دموکراتیک که هم‌اکنون موجود است یا یکدیگر فرق دارند، بلکه از جهت پیش‌زمینه‌هایی که چشم‌اندازهای دموکراتیزه شدن را تقویت یا تضعیف می‌کند نیز متفاوتند.

بویژه، پنج زمینه اهمیت دارد. بیشتر بر نقش مؤثر باورهای دموکراتیک و فرهنگ دموکراتیک تأکید شد. باورها و فرهنگ‌ها، یک‌شبه رشد نمی‌کنند یا به‌عنوان چیزهایی انتزاعی مستقل از گذشته و حال یک کشور پدید نمی‌آیند؛ بالین‌حال، آشکار است که سخت بر چشم‌اندازهای دموکراتیک اثر می‌گذارند. با توجه به تجربه گذشته دموکراسی در شیلی و اروگوئه پیش از اینکه نظامیان به قدرت رسند و با توجه به فرهنگ‌های دموکراتیک‌کشان، حتی در تیره‌ترین روزهای حکومت نظامی، به درستی می‌شد حدس زد که دموکراسی کامل، پیش از اینکه برای مثال به تایوان یا کره جنوبی برسد، به این کشورها باز خواهد گشت.

چنان که این نمونه‌ها نشان می‌دهد، گذشته و حال یک کشور دربرگیرنده عامل دومی است که اهمیت آن با تکرار کودتاهای نظامی و

در کشورهای دارای فرهنگ دموکراتیک ریشه‌دار، برخی از این دشواریها ممکن است ثبات دموکراتیک را کمتر تهدید کند. در دموکراسی‌های با سابقه، ارزشها، باورها، روشها و عادات دموکراتیک، نوعاً محصول رشد دیرپای تاریخی و آرایش کامل نهادهای دموکراتیکی است که بیشتر در مورد آنها بحث شد. بی‌گمان حتی در این دموکراسی‌های با سابقه نیز بیشتر باورهای دموکراتیک، سطحی یا شکننده به نظر می‌رسد و تفاوت میان باورهایی که به‌گونه رسمی به آنها پایبندی نشان داده می‌شود و عملکردهای واقعی، هراس‌انگیز است. باوجود این، فرهنگ دموکراتیک این کشورها ثابت کرده است که چنان نیرومند است که می‌تواند بحرانهای سختی را که نظامهای دموکراتیک کم‌ریشه را به زانو در می‌آورد، از سر بگذراند. به هر روی، در بیشتر این دموکراسی‌های نوپا، امکان ریشه دواندن باورها و روشهای دموکراتیک فراهم نشده است. بحران طولانی، آخرین چیزی است که در انتظار آنهاست.

چهار کشور آمریکای مرکزی نمونه‌های افراطی به‌شمار می‌روند. از ۴۷ حکومتی که در گواتمالا، السالوادور، هندوراس و نیکاراگوا بین سالهای ۱۹۴۸-۸۲ به قدرت رسیده‌اند، بیش از دو سوم آنها از راههایی جدا از انتخابات آزاد و سالم بر سر کار آمده‌اند؛ در بیشتر موارد از راه کودتای نظامی و در مواردی چند با تقلب در انتخابات. رهبری سه چهارم از این حکومت‌ها را نظامیان یا گروهی از نظامیان و غیرنظامیان به دست داشته‌اند.^۶ این پیشینه تاریخی هراس‌انگیز - که تنها دنباله پیشینه‌ای بس درازتر است - به سختی می‌تواند تجربه مناسبی برای توسعه یک فرهنگ دموکراتیک فراگیر باشد.

از دید توکوئل، یک سده و نیم پیش، بی‌گمان زمان به سود برابری و دموکراسی بوده است. در اصل درستی گفته او ثابت شده است. اما با توجه به مشکلات حاد پیش‌روی بسیاری از دموکراسی‌های جدید و قدیمی، در میان مدت - یک نسل یا چیزی در این حدود - ممکن است

○ در فضای نامساعد،

ممکن است ریشه‌های سبز و کم‌ژرفای فرهنگ دموکراسی که لازمه پایداری نهادهای سیاسی دموکراتیک است پژمرده شود و بخشکد. بی‌گمان ایدئولوژیهای جدید ضد دموکراتیک، چه بسا با سخن‌پردازیهای نیرومند مردم‌پسند و شبه دموکراتیک، سر بر خواهند آورد. دشواریهای اقتصادی دیرپا همراه با فساد و بی‌نظمی عمومی ممکن است بدیل بی‌اعتباری چون حکومت نظامی را جذاب نماید.

سنگین به علت نیاز به تغییر دادن اقتصاد سوسیالیستی و کاملاً متمرکز خود به یک اقتصاد مبتنی بر بازار، امروز در شمار یکی از دموکراسی‌های با سابقه بود.

گرچه هیچ یک از این شرایط به خودی خود برای تضمین برخورداری یک کشور از نهادهای دموکراتیک کافی نیست، گرفتاریها و نابسامانیها به اندازه‌ای است که یک کشور تنها در صورتی دموکراتیک خواهد شد که همه این شرایط در آن وجود داشته باشد؛ در غیر این صورت باید از موضوع چشم پوشید. درجایی که برخی از این شرایط وجود دارد، برخی ضعیف است و برخی موجود نیست، نتیجه وابسته به شانس خواهد بود. این وضع بویژه در برخی کشورها که از خارج کمک دریافت می‌کنند و پشتیبانی می‌شوند، می‌تواند متفاوت باشد.

خطوط راهنما

اینکه ما در دموکراسی‌های قدیمی و بویژه در ایالات متحده چگونه و تا چه اندازه می‌توانیم و باید به توسعه و ثبات دموکراسی در جاهای دیگر کمک کنیم، پرسشی است چنان پیچیده که انسان پاسخهای ساده را با بدبینی می‌نگرد. در اینجا، گذشته از تلاش برای ارائه یک پاسخ، خواهیم کوشید رهنمودهایی برای تفکر درباره پاسخ‌های مناسب مطرح کنیم.

* دموکراتیزه شدن بیش از آنکه به توانایی بیگانگان بستگی داشته باشد، وابسته به توان و اراده رهبران و مردمان در یک کشور است.

* آنچه این رهبران و مردمان توان انجام دادنش را دارند و چه بسا انجام خواهند داد، به نوبه خود سخت به پیش زمینه‌هایی بستگی پیدا می‌کند. دگرگونی‌های سریع و مسالمت‌آمیز با ایستادگی این پیش‌زمینه‌ها روبه‌رو می‌شود.

* چون این پیش‌زمینه‌ها از یک کشور به کشور دیگر بسیار متفاوت است، هیچ استراتژی کلی برای دموکراتیزه شدن متصور نیست؛ بویژه

دیکتاتوریه‌های نظامی سنجیده می‌شود؛ ابزارهای اصلی اجبار خشونت‌آمیز، ارتش و پلیس، چنان باید به‌درستی تحت کنترل رهبران غیرنظامی منتخب درآیند که نتوانند برای سلطه بر دولت به کار گرفته شوند. اما بار دیگر باید یادآور شد که نمونه‌های شیلی و اروگوئه نشان داده است که قطب‌بندی‌های افراطی می‌تواند راه را برای قدرت‌یابی نظامیان به‌عنوان تضمین‌کنندگان نظم عمومی هموار کند.

از این‌رو، احتمال ثبات دموکراتیک در صورتی بیشتر خواهد بود که یکدستی متعادل وجود داشته باشد، یعنی خرده فرهنگ‌های بسیار متمایز و روبه رشد بر پایه مذهب، گروه‌بندی‌های قومی، نژاد، زبان یا ایدئولوژی در کار نباشد. درجایی که چنین شکافهایی باشد، چنان که در برخی دموکراسی‌های با سابقه‌تر بوده، ثبات دموکراتیک ممکن است از ترتیبات ویژه برای آشتی، سازش و اجماع (که برخی دانشمندان سیاسی، آن را «دموکراسی انجمنی» نامیده‌اند) برای مثال مانند آنچه در سویس و بلژیک وجود دارد، به دست آید.

چشم‌اندازهای دموکراسی در جهان امروز، در کشورهایی که ویژگی‌های معینی مرتبط با مدرنیته دارند بسیار بیشتر است؛ جوامع و اقتصادهایی که کثرت‌گرایی اجتماعی و سازمانی را تشویق می‌کنند؛ اقتصادهای مبتنی بر بازار؛ از لحاظ تاریخی، برخوردار بودن از سطوح بالاتری از ثروت و درآمد، مصرف، سواد و آموزش؛ داشتن استانداردهای رو به بهبود زندگی، به جای استانداردهای ایستا یا رو به کاهش و... .

حتی اگر همه شرایط مساعدی که بر شمرده شد در کشوری وجود داشته باشد، باز هم ممکن است نهادهای دموکراتیک بر اثر مداخله یک قدرت خارجی دشمن دموکراتیزه شدن، آسیب ببینند یا نابود شوند. چکسلواکی (سابق) نمونه اسف‌انگیزی است: اگر آن کشور زیر سلطه شوروی (سابق) در نیامده بود، بی‌گمان به جای دیردست یافتن به دموکراسی و تحمل فشارهای

○ دموکراتیزه شدن

بیش از آنکه به توانایی بیگانگان بستگی داشته باشد، وابسته به توان و اراده رهبران و مردمان در یک کشور است.

آنچه این رهبران و مردمان توان انجام دادنش را دارند و چه بسا انجام خواهند داد، به نوبه خود سخت به پیش زمینه‌هایی بستگی پیدا می‌کند. دگرگونی‌های سریع و مسالمت‌آمیز با ایستادگی این پیش‌زمینه‌ها روبه‌رو می‌شود.

گاهی به جای کمک به توسعه دموکراتیک، جلوی آنرا گرفته است. در واقع، کارنامه درازمدت ما در آمریکای لاتین، جز چند مورد استثنایی، نامطلوب بوده است. ایالات متحده بر پایه هماهنگی با دیگر کشورهای دموکراتیک، بسیار بهتر می‌تواند به چشم‌اندازهای دموکراتیک کمک کند و در تلاش‌های مؤثرتر شرکت جوید.

بیشتر در مورد ثروت و قدرت بسیار زیاد کشورهای دموکراتیک امروزی و نیز کاهش شدید مشروعیت جایگزین‌های ایدئولوژیک یا قانونی برای حکومت‌های دموکراتیک در بیشتر نقاط جهان سخن گفته شد. این وضع تاریخی منحصر به فرد، به گونه بنیادین یکی از پیش‌زمینه‌های عمده برای دموکراسی را تغییر می‌دهد: نفوذ قدرت‌های خارجی. امروزه برای نخستین بار در تاریخ جهان، فشار سنگین بین‌المللی در سراسر جهان به سود اندیشه‌ها و نهادهای دموکراتیک است. دست زدن به اقدامات چندجانبه برای ترویج نهادهای دموکراتیک نوبا، همچون پشتیبانی از حقوق اساسی بشر یا انتخابات آزاد و سالم، رفته‌رفته در عرصه بین‌المللی به امری عادی تبدیل می‌شود. اگر چه این دگرگونی، بالندگی یا بقای دموکراسی را در کشوری که پیش‌زمینه‌های بسیار نامساعدی دارد، تضمین نمی‌کند و نمی‌تواند تضمین کند، اما در کشوری که شرایط مطلوب‌تری دارد، گاهی اقدام مشترک کشورهای دموکراتیک می‌تواند به گونه چشمگیر احتمال توسعه دموکراتیک را افزایش دهد.

نتیجه:

تضمین اینکه دموکراسی‌های جدید در هر جا پابرجا بماند، و رای توان و منابع ایالات متحده و دیگر کشورهای دموکراتیک است. در برخی کشورها بقای دموکراسی، در بهترین حالت، مسئله‌ای مخاطره‌آمیز است. اما گاهی می‌توانیم برای بهتر کردن اوضاع دست به کار شویم. در این جهان آکنده از سردرگمی، دست کم اطمینان دارم

اینکه ارزیابی چشم‌اندازها در مورد هر کشور باید با در نظر گرفتن ویژگی‌های آن کشور، صورت پذیرد: تاریخ آن کشور، سرشت ویژه پیش‌زمینه‌ها، ویژگی‌های واقعی نهادهای سیاسی موجودش و...

* اگر مهم‌ترین هدف سیاست آمریکا دموکراتیزه کردن است، اگر تغییرات ساختاری برای کارکرد مؤثر نهادهای سیاسی دموکراتیک ضرورت دارد، و اگر شهروندان یک کشور نمی‌توانند یا نمی‌خواهند، حتی با کمک دیگران، این تغییرات را عملی کنند، پس ایالات متحده نمی‌تواند هدفش را برآورده سازد و باید از کمک دست بردارد یا هدف خود را تغییر دهد.

* اتخاذ سیاستی بردبارانه، استوار، پیوسته و درازمدت از سوی آمریکا در پشتیبانی مناسب از دموکراتیزه شدن، به هنگام پیش آمدن فرصتها (هر اندازه این فرصتها اندک و حاشیه‌ای باشد)، می‌تواند مؤثر افتد. ما در گذشته هرگز به چنین سیاستی پایبند نبوده‌ایم. حتی اگر در آینده هم چنین سیاستی را دنبال کنیم، برخی از دموکراسی‌های جدید ممکن است گرفتار حکومت اقتدارگرا شوند. اما اقدامات ما می‌تواند فرصتهایی را که برای این کشورها در دوره گرفتاریها پیش می‌آید افزایش دهد و در زمانی مناسب به کشورهای دموکراتیک باثبات تبدیل شوند.

* سرانجام اینکه، ایالات متحده هر جا بتواند، باید با هماهنگی دیگر کشورهای دموکراتیک و ترجیحاً از طریق سازمانها دست به اقدام بزند. پس از جنگ جهانی دوم، بسیاری از آمریکاییان کشورشان را نیرویی استثنایی تلقی کردند، نه تنها از لحاظ پایبندی به دموکراسی، بلکه از جهت منابع اقتصادی، نظامی و دیپلماتیک و در نتیجه، به علت توانمندی در به ثمر رساندن توسعه دموکراتیک در جاهای دیگر. این خودانگاری دلخوش‌کننده، در بهترین حالت، همیشه تحریف واقعیت بوده است. تلاش‌های ایالات متحده برای اثرگذاری بر امور داخلی دیگر کشورها،

○ امروزه برای نخستین بار در تاریخ جهان، فشار سنگین بین‌المللی در سراسر جهان به سود اندیشه‌ها و نهادهای دموکراتیک است. دست زدن به اقدامات چندجانبه برای ترویج نهادهای دموکراتیک نوبا، همچون پشتیبانی از حقوق اساسی بشر یا انتخابات آزاد و سالم، رفته‌رفته در عرصه بین‌المللی به امری عادی تبدیل می‌شود.

○ پس از جنگ جهانی دوم، بسیاری از آمریکاییان کشورشان را نیرویی استثنایی تلقی کردند، نه تنها از لحاظ پایداری به دموکراسی، بلکه از جهت منابع اقتصادی، نظامی و دیپلماتیک و در نتیجه، به علت توانمندی در به ثمر رساندن توسعه دموکراتیک در جاهای دیگر. این خودانگاری دلخوش کننده، در بهترین حالت، همیشه تحریف واقعیت بوده است. تلاش‌های ایالات متحده برای اثرگذاری بر امور داخلی دیگر کشورها، گاهی به جای کمک به توسعه دموکراتیک، جلوی آنرا گرفته است.

Democratization in the Late Twentieth Century (Norman: University of Oklahoma Press, 1991), Table 1.1, 26. He omits countries with a population of less than one million.

۴. طبق برآورد من، این نسبت در حدود يك سوم است، اندکی بیشتر یا کمتر. هانتینگتون با کنار گذاشتن کشورهای کوچکتر، به این نتیجه رسیده است که درصد کشورهای دموکراتیک در ۱۹۹۰ مانند درصد آنها در سالهای ۱۹۲۲-۴۵ بوده است.

Huntington, **The Third Wave**, Table 1.1, 26.

5. Frank Bealey, "Stability and Crisis: Fears about Threats to Democracy", **European Journal of Political Research** 15 (1987): 687-715.

6. Huntington, **The Third Wave**, 16.

7. Mark Rosenberg, "Political Obstacles to Democracy in Central America", in James M. Malloy and Mitchell Seligson, eds., **Authoritarian and Democratic Transitions in Latin America** (Pittsburgh: University of Pittsburgh, 1987), 193-250.

که: اگر برخی دموکراسی‌های جدید فروپاشند، تا اندازه‌ای به این علت است که مسأله در دموکراسی‌های با سابقه‌تر، در پشتیبانی قاطعی که آنها در دوره گرفتاریها به آن نیاز داشته‌اند کوتاهی کرده‌ایم؛ نسل‌های آینده ما را به سبب ناکارآمدی و نارسایی در قضاوت سیاسی و پایداری اخلاقی، سرزنش می‌کنند و بی‌گمان حق دارند که سرزنش کنند.

پی‌نوشت:

1. Michael Coppage and Wolfgang Reinicke, "A Scale of Polyarchy", in Raymond D. Gastil, **Freedom in the World: Political Rights and Civil Liberties, 1987-1988** (Lanham, Md.: University Press of America, 1988), 101-125.
2. Tatu Vanhanen, **The Process of Democratization: A Comparative Study of 147 States, 1980-88** (New York: Crane Russak, 1990).
3. Samuel Huntington, **The Third Wave**:

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی